

# شعر در نگاه میرزا فخراساد

طیبه سادات ثابت

اشاره:

با نگاهی گذرا به تاریخ عالم، به آسانی در خواهیم یافت که هجوم به آموزه‌های دینی، دین‌ورزی و خدامحوری همواره در هر برهه‌ای به انحاء مختلف وجود داشته است. این دین ستیزی گاه از عرصه سیاست پا را فراتر نهاده و به عنوان مسئله‌ای فرامرزی، صورت فرهنگی به خود می‌گیرد. البته که برای رویارویی و مقابله با این چنین حمله خزنده و خطیری، گزیری از کارهای فرهنگی نیست. فرصت مغتنمی دست داد که در خدمت صاحب نظران نام آشنای کشورمان باشیم. حجت الاسلام زکریا اخلاقی، دکتر صابر امامی، دکتر فرزاد عباسی و جناب سیدمحسن مصطفی زاده. که در موضوع نسبت شعر و شرع و نیز شعر در نگاه پیامبر اکرم به بحث و تبادل نظر بپردازیم.

فرزاد عباسی

شعر شاید زیباترین کلام مخلوق باشد، ولی قرآن کلام خالق است. تفاوت شعر و قرآن هم تفاوت خالق و مخلوق است، یعنی نمی‌توانیم این دو را با هم مقایسه کنیم. قرآن ویژگی آیات الهی را دارد. مثل: آسمان و زمین و کوه و دشت، و یک مخلوق الهی است، ولی شعر مخلوق انسان است. به همین اعتبار می‌توانیم بگوییم اساساً مقایسه این دو درست نیست چه رسد به بررسی تفاوت‌ها و تشابه‌ها. اما از آن‌جا که بالاخره هر دو در قالب زبان هستند، می‌توانیم تشابهی برقرار کنیم. به این صورت که شعر یک سخن آهنگین و دارای محاسن ظریف و دقیق است. قرآن هم این ویژگی را دارد، یعنی یک نوع موسیقی لفظی در آن هست. محاسن ظریف و دقیق در آن هست. محاسنی که آن‌ها را همراه با شعور می‌کند و یا معرفتی که به ظرافت شعر یا موسی، به این معنا بله، قرآن هم محاسن شعر را دارد و در حد اعلا هم دارد. دقیقاً مثل تفاوتی که یک گل مصنوعی زیبا با یک گل طبیعی دارد. گل طبیعی آیت الهی است ولی گل مصنوعی یک آیت انسانی. پس شعر می‌تواند سخن زیبایی باشد و محاسنی هم دارد. موزون است، مخیل است، آرایه‌ها و زیبایی‌هایی هم دارد. اما تفاوتی که می‌گوییم بین سخن پیامبر و قرآن هم هست. سخن پیامبر هم با این که جواهر الکلم است یعنی همه محاسن کلمات را به طور جامع دارد، اما به هر حال سخن مخلوق خداست و همچنین است سخنان حضرت علی (ع) در نهج البلاغه. و ما دقیقاً متوجه می‌شویم منبع صدور این دو سخن یکی نیست. یعنی سخن

شعر و شرع ۱۶  
شماره ۵۵ بهار فروردین ۱۳۸۷

حتی انسان کامل با سخن خدای واحد خیلی تفاوت دارد. انسان کامل در واقع جامع تمام خلق الهی شده است و یکی از ویژگی‌ها هم احسن الحدیث بودن است. سخنان خداوند صدق‌ترین سخن است. این اخلاق الهی در انسان کامل هم هست. برای همین می‌شود «کلام الامیر امیر الکلام» و سخن پیغمبر می‌شود «جواهر الکلم» و این‌ها وجه‌های شباهت است. ولی کلام خدا مثل باقی آیات الهی دارای ظواهر و بواطنی است و باطن و باطن‌هایی تا ۷۰ بطن و بی‌نهایت وجوه معنایی در قرآن می‌توانیم بیابیم که هرچه که توان داریم فکر بگذاریم تمام نمی‌شود. قرن‌ها تدبیر کرده‌اند اما باز هم به بدایع دیگری از معنا می‌رسند. و نه تنها معنا که حسنش هم زیاد می‌شود. اما سخن انسان نه، زیبایی‌اش در یک بعد، دو بعد و سه بعد در حالت‌های نادر وجود دارد.

یکی دیگر از تفاوت‌ها، زمان‌مند یا فرا زمانی بودن است. سخن انسان در حیطه زمان خودش ادراک می‌شود و برای مخاطب خاص بیان می‌شود، اما سخن خدا فرا زمانی است و قواعد تأویل زبان مخلوق با قواعد تأویل زبان خالق کاملاً فرق می‌کند. هرمنوتیک ادبی از هرمنوتیک متون مقدس جدا می‌شود و یک شیوه دیگر دارد. حتی آغاز این تفاوت این‌جا می‌تواند باشد.

### صابر امامی

اگر بخواهیم جواب کوتاه و درخور بدهیم باید بگوییم سخن نمود و آینه‌ای است از تفکر و این تفکر هرچه غنی‌تر باشد و عمیق‌تر، و بخواهد در کوچک‌ترین شکل و فشرده‌ترین شکل بیش‌ترین معانی را بیان کند و بیش‌ترین حساسیت را نسبت به زیبایی‌ها داشته باشد، هرچه از این معیارها در آن بیش‌تر باشد، سخن به غایت زیبایی‌شناسانه‌ای می‌رسد که بهترین نمونه‌هایش را در شعر جست و جو می‌کنیم. با توجه به این که تفکر و عقل انسان‌های زمین، شاخه‌ای از آن عقل برتر، مطلق و اسمای حضرت حق است، پس با توجه به این که این هر دو یعنی حضرت حق و انسان‌ها از عقلی با یک جنس و دارای تشابه باهم برخوردار هستند، غایت حرکت این دو عقل در کشف زیبایی‌ها و بیان و انعکاس معنی‌های فراخ و بی‌کران یکی خواهد بود. منتها طبیعی است که عقل حضرت حق یک عقل بی‌نهایت و والاست که همه آن بالقوه فعال است. عقل انسان‌ها به حسب عقلانیت‌شان و فعالیت‌شان کم و زیاد دارد و نسبی است. به این ترتیب غایت سخن در هر دو به یک سمت است. سخنی که معانی در آن موج می‌زند و غایت و جهت زیبایی‌شناسانه دارد. این گونه است که سخن حضرت حق و سخن انسان به عنوان شعر به هم نزدیک می‌شوند. در باطن معانی فشرده شده است و در ظاهر سخن به نهایت انسجام و زیبایی رسیده است. این دو در این مسیر با هم مشترک می‌شوند، در این که می‌خواهند معانی را بیان کنند. می‌خواهند معانی پرده در پرده‌ای را بیان کنند که در قرآن به عنوان بطن یاد می‌شود و ما می‌گوییم قرآن هفت بطن دارد، یعنی معانی تو در تو در یک جمله از قرآن نهفته است و می‌توان به مقام‌ها و بطن‌ها و عوالم هفت‌گانه‌ای در آن جمله نزدیک شد، هرچند هرکس به فراخور عقل خودش. همین طور در شعر انسانی هم هست. شعر اگر قوی و غنی باشد، معانی بطن‌های گوناگونی پیدا می‌کند. طبیعی است که در مورد بشر، نسبی است و آن گونه که در قرآن اتفاق می‌افتد نیست چون عقل انسان کامل نیست. می‌خواهیم بگوییم که وجه تشابه در این است که در هر دو بیان معانی مطلوب است. منتها در خصوص حضرت حق این در غایت بالفعلی انجام می‌گیرد و در مورد انسان به نسبت شاعران کم و زیاد می‌شود. هیچ وقت مثل قرآن نمی‌شود ولی به آن سمت حرکت می‌کند و بنابراین شاعری پیدا می‌شود که از آن به

عنوان لسان الغیب یاد می‌کنیم. چون دارد نزدیک می‌شود به این که بتواند در یک فرم واحد معانی گوناگونی را نشان بدهد. از نظر ظاهر هم هر دو تا به اوج ساختمانی می‌رسند که از نظر معیارهای زیبایی‌شناسانه استاتیک به مخاطب پاسخ می‌دهد. می‌دانید در قرآن نمی‌توان کلمه‌ای را کنار گذاشت یا عوض کرد. نمی‌توان با یک حرف اضافه بازی کرد. این کاری است که از نظر ظاهر و بدون جمله اتفاق می‌افتد و نمی‌توان جناس‌ها، هجاها، موسیقی‌ها و حتی گاهی وقت‌ها موسیقی عروضی کلاسیک ما در آن اتفاق می‌افتد. مثل «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون». یا تکرارهایی که در شعر سپید امروز، معاصرین به آن رسیده‌اند. گاهی می‌بینیم در فرم قرآن اتفاق می‌افتد. همین طور در فرم شعرهای معاصر هم اتفاق می‌افتد. در کل این طور خلاصه می‌شود کرد که هر دو محصول عقل است. عقلی که یک جنسیت دارد و در یکی این عقل به قوه تمام است و در دیگری نسبی، و بنابراین هر دو یک جهت و مسیر را نشانه گرفته‌اند؛ بیان معانی در قالبی استاتیک و زیباشناسانه. منتها یکی صددرصد به آن رسیده است و دیگری به نسبت به آن می‌رسد.

### زکریا اخلاقی

قرآن از افق وحی است و شعر از وادی خیال. فاصله شعر با قرآن فاصله ملک تا مملکت و زمین تا آسمان است. شعر اگر از مفاهیم عرشی و مضامین قدسی تهی باشد اصلاً مقایسه‌اش با قرآن خطاست. از حیث عناصر ساختاری و بیانی هم به اعتراف خود عرب - حتی معاندان و منکران دعوت نبوی - خلوت بیان و اعجاز بلاغت قرآن بسیار فراتر و شگفت‌انگیزتر از آن است که بتوان شعر را با آن مقایسه کرد. عرب سخن شناس عصر پیامبر که همه دارای‌اش از جنس سخن بود، در این نکته مانده بود که با این که قرآن از همین الف و لام و میم تشکیل شده و از همین فنون بیانی و آرایه‌های بدیعی معهود بهره برده چگونه است که پای هیچ شاعر ادبی به آستانه ساحت قدسی آن نمی‌رسد؟

با این حال از این باب که قرآن و شعر هر دو از جنس کلام هستند و اصلاً نوع معجزه پیامبر ما با عنایت به این نکته تعیین شده است که عرب اصیل بدوی در شعر و سخن در اوج بوده و نیز با توجه به این که شعر در میان پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همانند وحی، القاء روح القدسین شمرده شده، طرح این سوال معنی پیدا می‌کند و آن وقت وجوه تفاوت بین این دو را باید در همان وجوه تشابه‌شان جستجو کرد (شعر و عرش و شرع از هم خاستند).

### سید محسن مصطفی زاده

از این منظر به شعر نگریستن اساساً نادرست است. به اعتقاد من در سؤال مطرح شده قیاسی مع الفارق نهفته است. می‌پرسید شعر کلام برتر و قرآن کلام برترین و معجزه پیغمبر است و همین نشان می‌دهد که نمی‌توان شعر را با قرآن مقایسه نمود، تا این که بعد وجوه اشتراک و اختلاف آن را بررسی نمود. شعر حتی اگر برترین کلام باشد به این دلیل که کلام بشر است، غیر قابل مقایسه با قرآن است که کلام وحی است، و اتفاقاً در همین آغاز تأکید بر این موضوع به پاسخ‌گویی سوالات بعدی نیز کمک می‌کند. بیایید از منظر دیگر به شعر به ویژه شعر در روزگار نزول قرآن بنگریم. موقعیت شعر در دوران جاهلیت بی‌نظیر است. اهمیت شعر در عصر ظهور اسلام چنان است که شاعر بودن یک تشخیص و یک افتخار است برای جامعه قبایله‌ای آن ایام. قبایله‌ای که شاعر ندارد گویی در میان قبایل دیگر از

اعتبار برخوردار نیست و قبایلی که شاعرانی توانا دارند هم در موقعیت‌های اجتماعی و هم در جنگ و صلح امتیازاتی به نفع خود کسب می‌نمودند و گاه شاعری چنان نقش با اهمیتی در قبیله پیدا می‌نمود که رئیس قبیله نیز آن موقعیت را نداشت. حال با چنین اهمیت منحصر به فرد شعر و شاعر در عصر جاهلیت (که جشنواره‌های سالانه نیز برای بررسی شعر و نقد و نظر پیرامون شعر تشکیل می‌شد و شعرها نقد حضوری می‌شد و بهترین اشعار انتخاب می‌گردید و به افتخار برگزیدگان به دیوار کعبه آویخته می‌شد که مسئله معلقات سبعه از جمله اهمیت دادن به نقش شعر در جامعه جاهلیت بوده است) دینی ظهور کرده است که پروردگار به وسیله وحی آیات خود را بر پیامبرش نازل می‌کند و شاعران و شعرشناسان و کاهنان یک‌باره خود را در مقابل آیات الهی می‌بینند و تمام وسعت اندیشه آنان در این فضا سیر می‌کند که این آیات چیزی است شبیه شعر و یا همچون سجع کاهنان و یا در نهایت به سان شعرهای برگزیده معلقات سبعه. و یک‌باره این تفکر به وسیله آیات الهی درهم می‌شکند و بارها تاکید می‌شود که پیامبر از سوی خداوند به وسیله آیات الهی و آنچه جبرئیل نازل کرده است سخن می‌گوید و نه تنها کلام رسول الله شعر نیست که شعر و شاعری از ساحت آن برگزیده الهی به دور است.

و بر همین اساس است که رسول الله (ص) به عمد هنگام خواندن اشعار شاعران نیز آن اشعار را از وزن می‌افکنند و به گونه نثر بیان می‌نموده‌اند که حتی از شبیه شعر خواندن خود را دور نگهدارند. زیرا که شعر و شاعری با همه عظمت و اهمیتی در جامعه عرب آن روزگار در مقابل قرآن و آیات الهی برای رسول الله اتهامی بیش نبود.

باتوجه به اینکه قرآن در نهایت به شعر و شاعران روی خوش نشان نمی‌دهد، چرا پیامبر (ص) به شعر اهمیت داده، به اعزاز و اکرام شاعران می‌پردازد؟ جمع این را چگونه می‌شود دید؟

### زکریا اخلاقی

شعر در قرآن مظلوم واقع نشده است. آنچه در قرآن به آن روی خوش نشان داده نشده شعرهای رایج جاهلی است. آن هم به خاطر تخیلات سرگردان و بی پایه و مضامین و هم آمیز و بی هویت آن‌ها. شاهد این مدعا هم این است که در تحلیل «الشعراء یتبعهم الغاؤون» فرمود: «الم تر انهم فی کل واد یهیمون». و گرنه شعر اگر از آن وادی‌های سرگردان و وهم آمیز فاصله بگیرد و به حریم مطمئن «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» درآید، مقبول قرآن است. اگر هم به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاعری در شأن تو نیست. آن هم از این بابت است که تلقی عرب از شعر چیزی فراتر از آن پندارهای بی‌اساس نبود. به علاوه منکران می‌خواستند عنوان شاعری را دستاویزی قرار دهند و با شاعر خواندن پیامبر منشأ وحیانی قرآن را انکار کنند. پیامبر با این که خود به همین سبب شعر نمی‌گفت، به شعر به عنوان یک هنر فاخر و یک ابزار مؤثر عنایت داشت و آن را الهام رحمانی می‌خواند و کارایی آن را در برابر دشمنان افزون‌تر از سلاح‌های معمولی می‌دانست و البته در تایید و تکریم شاعران مسلمان این نکته را قید می‌فرمود که مادامی مؤید به روح القدس هستید که در طریق ما شعر می‌گویید.

### فرزاد عباسی

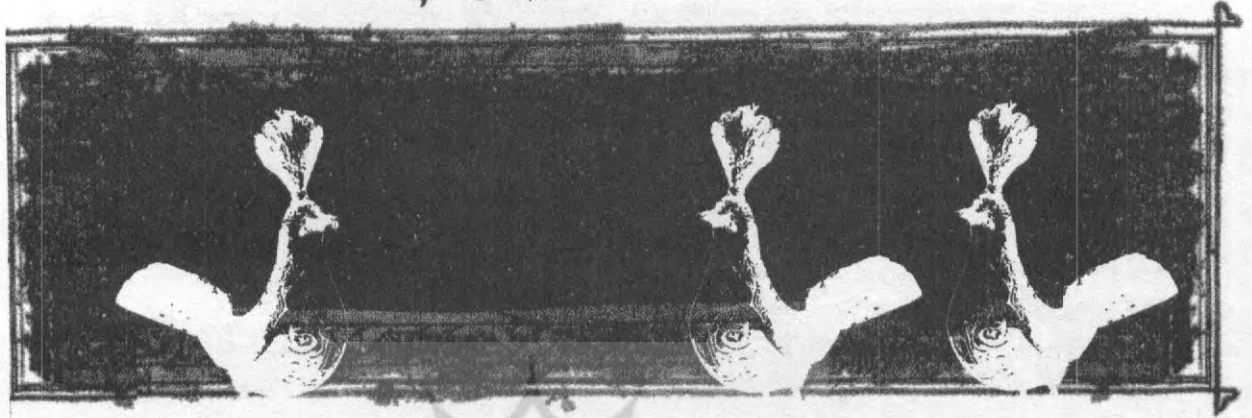
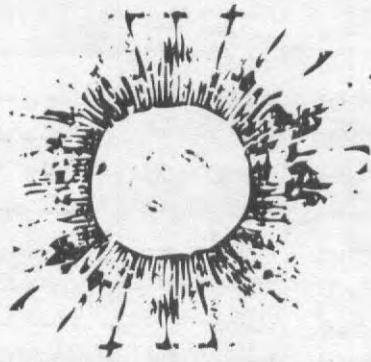
باید جمله اول را تأویل کنیم. قرآن به شاعران توجه نمی‌کند مثل نگاهی که در سوره شعراست. اما شعری مورد بحث کسانی هستند که گمراهان

پیروان آن‌ها هستند و در هر زمینی که می‌روند، چیزهایی می‌گویند که عمل نمی‌کنند. ولی بعد می‌گوید «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات». این ساختار شبیه ساختار سوره عصر است. ما آن‌جا نمی‌توانیم بگوییم انسان موجود بدی است همان‌طور که این‌جا نمی‌توانیم بگوییم شاعر موجود بدی است. قرآن می‌خواهد مطلب دیگری را بگوید که این قدر این مسئله تعالی دارد که اگر به علو ایمان و عمل صالح نرسد به حسیض می‌افتد و چیزی که مرتبه‌اش بالاتر باشد، سقوطش هم بیش‌تر است. این ساختار که در مورد شعر به کار رفته به گمان من از جهتی می‌تواند نشان‌دهنده ارزش شعر باشد. یعنی شعر این قدر ابزار مؤثر و کارآمدی است که اگر خودش را به درجه ایمان و عمل صالح نرساند دچار سقوط شدید می‌شود. که اگر مؤمن نشویم، کافریم، شعر هم شعر میانه نمی‌تواند باشد. همان‌طور که انسان، انسان میانه نمی‌تواند باشد. انسان یا باید مؤمن باشد یا کافر. البته خود ایمان هم درجات دارد و کفر هم، ولی حد میانه ندارد. یؤمنون ببعض الکتاب یکفرون ببعض نمی‌شود. مؤمن بعض و نکفر بعض نمی‌تواند باشد. این عین نفاق است. شعر هم همین‌طور است. شعر - در شاخه‌های مختلف - گاه می‌شود شعر الهی، نه که فقط عنوانش الله باشد. آیات الله را هم شامل می‌شود. اگر شعر این‌طور باشد، قرآن تأییدش می‌کند. قرآن می‌گوید شعرا آدم‌های گمراه کننده‌ای هستند مگر کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند، در سوره عصر می‌خوانیم «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر». این‌جا هم اضافه می‌کند «فذكر الله كثيرا» و این شاعران مؤمن و صالح باید ذکر الله شان هم زیاد باشد. چون فرق دارند با مردم دیگر. برای مردم دیگر داریم «فذكر الله» و برای این‌ها داریم «ذكر الله كثيرا». باید زیاد یاد خدا بکنند. چرا؟ چون نعمت بیشتری دارند، پس ذکر الله بیش‌تری هم باید بگویند و این‌ها کسانی هستند که وقتی به این درجه می‌رسند کافران علیه شان می‌شورند. برای همین می‌گویند: «وانتصروا من بعد ما ظلموا» و این‌ها پس از این که مورد ستم واقع می‌شوند، خدا یاری‌شان می‌کند و انتقام می‌گیرند. پس این‌ها دقیقاً در یک مبارزه الهی هم وارد می‌شوند که مظلوم واقع می‌شوند و حتی همین آیه «وانتصروا من بعد ما ظلموا» را شخص پیامبر اکرم (ص) در کنار «سيعلموا الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» می‌گذارند. پس این‌ها مؤمنان واقعی هستند چون این آیه برای امام حسین (ع) هم به کار می‌رود. پس شعر در قرآن بد نیست و قرآن به شعر بی‌توجهی نکرده است و شعر مرتبه‌ای پیدا کرده که اگر ایمانی نباشد، کافرانه است.

### صابر امامی

سؤال شما خودش، خودش را نفی می‌کند. اگر پیامبر روی خوش نشان داده پس قرآن هم روی خوش نشان داده است. اگر پیامبر روی خوش نشان نمی‌دهد، قرآن هم روی خوش نشان نمی‌دهد. پیامبر تمام وجودش، تفسیر عملی قرآن و نمایش عملی قرآن است. اگر قرآن در یک آیه اش از شعر، یاد کرده، در چندین مرحله هم خواسته و تلاش کرده بگوید که قرآن شعر نیست. اتفاقاً این اثبات منظور ماست. به خاطر این که کسانی هستند در پس پرده که ممکن است کلمه حقی را مراد بکنند و به قول مولا علی (ع) از این کلمه حق، باطل را اراده کنند. یا این که بخواهند مرتبه والایی قرآن را در حد تولیدات بشری پایین بیاورند و آن را تشبیه به شعرها و محصولات فکری و عقلی بشری کنند. قرآن سعی کرده با این قضیه روبه‌رو شود. مرحله دوم این است که اگر به روان‌شناسی شاعران بپردازیم، شاعر تنها یک حافظ و یک مولانا نیست. گوشه و کنار جهان پر است از آدم‌هایی که از هزاران سال پیش تا امروز حس زیبایی را در کلام دارند و تلاش می‌کنند که کلمات زیبا





بیافرینند. در روان شناسی این جماعت سخن از انسان کاملی که در همه ابعاد نمونه باشد نیست و خلق یک شعر نمی تواند آدمی را به مرحله کمال برساند و قرآن اگر چیزی گفته است به خاطر این است که مردم چون جذب سخن می شوند و امرای سخن هم شاعران هستند، این نباید بهانه باشد برای مردم که جذب هر شاعری بشوند و او را با رسول خدا قیاس کنند. قرآن خواسته مرزهای این قضیه را روشن کند. این هیچ به معنای مخالفت یا روی خوش نشان دادن نیست. بل که قرآن خواسته برای مخاطبانش بگوید که هر چه آن ها هستند، مرز دیگری است و رسول الله و کلماتی که از او به عنوان وحی می شنوید مرز دیگری است.

سوره های از قرآن به نام سوره شعرا نامیده می شود. ثانیاً قرآن اولین کتابی است که شاعران و شعر را تفکیک می کند به دو گروه و دو نوع، گروهی که بی ایمان هستند و بی عمل صالح هستند و از یاد خدا دور هستند و گروهی از شاعران که اهل ایمان و اهل عمل صالح هستند و خدا را بسیار یاد می کنند.

شعری که گمراهان و طرفداران گمراه آنان می سرایند و شعری که مؤمنان و صالحان و خداپاواران می سرایند. پس اعزاز و احترام پیامبر نسبت به شاعران مغایر آن چه در قرآن مطرح شده است نمی باشد. باید در سؤال تجدید نظر کنید

در گذشته شعر، یک رسانه تبلیغی نیرومند محسوب می شد اما امروز و با توجه به مقتضیات زمان این نقش کمرنگ تر شده است. مهم ترین وظایف شعر نبوی چه می تواند باشد؟

### سید محسن مصطفی زاده

آری، در تاریخ ادبیات منظوم فارسی شعر دارای مجموعه ای از رسالت ها و ابزارها محسوب می شده است و عملاً به عنوان یک رساله تبلیغی نیرومند نیز از شعر استفاده و حتی سواستفاده می شده است. اما این مسئله به هیچ وجه مطلوب نبوده است و اگر امروز و با توجه به مقتضیات زمان این نقش کمرنگ و کمرنگ تر است جای بسی خوش وقتی است، نه جای تأسف.

اگر شعر از این وظایف فاصله بگیرد به جوهر ذاتی خود که همان شعر بودن است نزدیک و نزدیک تر می شود. وقتی شعر رساله ای تبلیغی باشد در خدمت اهداف صاحبان قدرت و ثروت قرار می گیرد و در این شرایط است که آن چه از گذشته افتخارآمیز ادبیات منظوم قابل اعتنا و ارزش است همان اشعاری است که شاعران آن ها خود را از صاحبان قدرت و صاحبان ثروت دور نگه داشته اند. یعنی آن چه به نام شعر با جوهر واقعی شعر از گذشته باقی مانده است، همان اشعاری است که تن به رساله تبلیغی بودن نسپردانند. وقتی تعریف درستی از شعر و رسالت شعر داشته باشیم چرا بایستی از کمرنگ شدن نقش تبلیغی و ابزاری شعر نگران شویم؟

### سید محسن مصطفی زاده

این یک غلط مصطلح است و متأسفانه همه جا گفته می شود که قرآن به شعر و شاعران روی خوش نشان نمی دهد و در اکثر مواقع به جهت نفی شعر و شاعران این کلام پروردگار را به زبان می آورند و مراد گوینده از بیان این بخش از آیه شریفه نفی شعر و شاعری است و حال آن که این بخش آیه تمام آیه نیست. به ویژه که در همین آیه نیز اهمیت شعر و شاعران از زبان قرآن قابل فهمیدن است. این آیه با استثنایی که در دنباله اش دارد اتفاقاً مرز میان شاعر و غیرشاعر را معین می کند و شاعر را تکریم می کند و غیرشاعر را مورد نفی قرار می دهد.

از همان آغاز نزول این آیه چنین استنباطی در ذهن مخالفین شعر و شاعری به وجود آورد و حتی در همان روز نزول تنی چند از شاعران با اندوه و ناراحتی خدمت پیامبر (ص) می رسند و از سرنوشت شعر و شاعری و بیان نفی شعر و شاعری در این آیه به کنجکاو و تأسف سؤال می کنند و حضرت آنان را با دنباله آیه شادمان می سازد و توضیح می دهد که حکم آیه درباره آن گروه از شاعرانی است که ایمان ندارند و عمل صالح انجام نمی دهند و مسلم است که چنین قاعده ای را برای همه هنرها و هنرمندان آن ها و حتی همه علوم و عالمان آن می توان تعمیم بخشید. پس اولاً قرآن به شعر و شاعری اتفاقاً روی خوش نشان می دهد که حتی

اما بخش پایانی سوال که خود سؤالی مستقل است یعنی وظایف شعر نبوی، در خود سؤال مستتر است. زیرا شعر اگر شعر باشد و آن گاه دارای جهت و تعهد، آن هم متعهد به تعهدی مقدس که آن را شعر نبوی بتوان خواند، مسلماً از دو عنصر کیفی بایستی برخوردار باشد یکی جوهر شعری، که مبتنی است بر مجموعه‌ای از ویژگی‌های زبانی و بیانی و زیبایی شناسانه که به صراحت شعر را از شبه شعر جدا می‌کند و دومین عنصر کیفی، اندیشه و تفکر است که مجموعه‌ای از آداب و قواعد اعتقادی است که به طور کلی با نام سنت نبوی از آن یاد می‌شود. و اگر با چنین پدیده‌ای در ادبیات منظوم مواجه شویم که هم به لحاظ جوهر شعری و هم به لحاظ محتوای سنت مدارانه آن خود را آراسته باشد، می‌توانیم زبانی پر جاذبه در بیان ارزش‌ها و هنری دارای نفوذ در روح و اندیشه و فکر مثل شعر را در مقابل خلوت پذیرش و خلوت نیایش مخاطب قرار دهیم و چه امری با اهمیت‌تر و پرنفوذتر و با ضریب اطمینان بیش‌تر در تعالی روح جامعه از شعر نبوی؟ به شرط این که هم شعر باشد و هم البته نبوی.

فرزاد عباسی

آیا شعر و نقش آن کم‌رنگ شده است؟ من فکر نمی‌کنم! شعر قالبش عوض شده و الان هم در مقام تبلیغات جهانی، زبان یکی از مهم‌ترین وسایل تبلیغی است. ما شعر را زبان می‌دانیم، یک زبان قوی و زیبا. الان هم در رسانه‌ها بسیاری از تبلیغات رسانه‌ای هم از زبان آهنگین استفاده می‌کنند؛

خود غربی‌ها هم رسانه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی دارند و از همین زبان استفاده می‌کنند. خودشان الان به همین صورت پیش می‌روند و هر ثانیه سیلی از کلمه در جهان مخابره می‌شود و تعداد وبلاگ‌ها از میلیون‌ها گذشته است. خبرگزاری‌ها جهان را قبضه کرده‌اند و دارند از ابزار زبان استفاده می‌کنند. من واحد شعر را بیت نمی‌گیرم که دو مصراع داشته باشد. تعریفی که از شعر می‌دهم سخن برخاسته از شعور و دارای دقت شعر گونه است و این الان هم یکی از وسایل بزرگ تبلیغی است و کم‌رنگ نشده ولی قالبش از آن قالب سنتی تغییر کرده است. مهم‌ترین وظایف شعر نبوی هم همین آیه است که «الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیراً» اگر شعر را بخواهیم درست کنیم، باید شاعر را درست کنیم. یعنی به جای این که شعر حافظانه بگوییم، حافظ تربیت کنیم و حافظ هر چه که بگوید، حافظانه می‌شود. پس کار ساده می‌شود.

### صابر امامی

طبیعی است که ارتباطات تصویری که متریقی‌ترین است و همه امکانات صد درصد پیام را در خودش منعکس می‌کند جای آن‌ها را گرفته، اما این به معنای جای شعر را گرفتن نیست، چون اگر دیروز رسیدن به یک حس شعری در کلمه اتفاق می‌افتاد، امروز در تصویر اتفاق می‌افتد و شاعران امروز باز هم می‌توانند در صدر قرار بگیرند. به این معنا که در کنار نوشتن کلمات با تکنیک جدید آشنا بشوند و آن پیام را با تصویر ابلاغ کنند. رسیدن به قله شعر و شاعر بودن و حس کردن زیبایی‌ها امروز کنار نرفته است. تکنیک‌های جدیدی آمده است که انسان امروز باید به آن‌ها مسلط باشد. دقیقاً این می‌تواند باشد که پیامبر را در آن سه سال و در آن ۶۳ سال خوب درک کند و در کنار درکش، خوب حس بکند و این پیام‌هایی را که از وجود پیامبر می‌گیرد، هضم کند و به عنوان کشف‌هایی از قله‌هایی از این معانی، به صورت تصویر و کلام در قالب شعر دوباره به جهان ارائه بدهد و در یک کلام پیامبر را به یاد دنیا بیاورد.

### زکریا اخلاقی

مردم این زمانه به طور کلی از هنراندیشمندان و عمیق فاصله گرفته‌اند، و با هنرهای سطحی و سهل الهضم سرگرم شده‌اند و اقبالشان به شعرها و تصانیف ساده محاوره‌ای و امثال آن چندان کم‌تر از علاقه‌شان به هنرهای بصری سرگرم کننده نیست. همان طور که از سینمای اندیشه نیز همانند شعر متعالی فاصله دارند. بنابراین نمی‌توان گفت این جدایی، جدایی از شعر است. آن چه که شعر نبوی و هنر دینی باید برای آن تدبیری بیاندیشد، بازگرداندن مخاطبان به ساحت اندیشه و تأمل و حوزه تفکر و تدبیر است. اگر چنین شود شعر اصلی هم دوباره بخش عظیمی از رونق خود را باز خواهد یافت. جشنواره‌های شعر نبوی که در این سال پیامبر اعظم برگزار می‌گردد باید در فراخوان‌ها و داوری‌ها این نکته را مدنظر داشته باشد. باتوجه به این که شعر در گذشته مهم‌ترین وسایل ارتباطی و تبلیغی مردم بوده است، شعر فارسی چه قدر توانسته است در جهت تبیین افکار پیامبر(ص) از یک سو و شناساندن او به مردم به صورت واقعی نقش ایفا کند؟

### فرزاد عباسی

هدف پیامبر چه بود و چه را می‌خواست تقویت کند؟ پیامبر می‌خواست اسلام را ابلاغ کند در تمامی ابعاد خودش. ادبیات فارسی توانسته فرهنگ



شعر و نشر  
شماره ۵۵۰ فروردین ۱۳۸۷

ما را در سطح روستا و هم زیرساخت به گونه‌ای تحت تأثیر قرار بدهد که تمام ایرانیان بخوانند یا نخواهند، عارف مسلک هستند به یک معرفت دینی قوی. این مرهون همین ادبیات است و ادبیات ما اصلاً توانسته حتی بچه‌هایی که به دنیا نیامدند را تحت تأثیر قرار بدهد، به این صورت که در زیرساخت ذهن ما و در ژن‌های ما و در وجود ظاهر و باطن ما تدین رسوخ کرده و مربوط به الان هم نیست. تاریخ فلسفه غرب «برتراند راسل» را که در دوره پهلوی نوشته شده می‌خواندم در قسمت ایران جمله قشنگی داشت. گفته بود «ایرانیان قومی قوی و متفکر و متدین هستند.» تازه این جمله این نویسنده مال آن زمانی است که در آن دوره، گریز از دین را داریم. حتی این ادبیاتی که می‌گوییم ادبیات دینی خاص هست که فارسی نیست و حتی ملل ترک زبان در ترکیه که در دین گریزی پیشرفت بیشتری کرد، ولی الان می‌بینید گرایش دانشجویان و جوانان و نوجوانان و زنان و تحصیلکرده‌ها و اقبال عمومی‌اش نسبت به اسلام بیش‌تر شده که هنوز اتحادیه اروپا ول شان نمی‌کنند؛ می‌بینید که این‌ها، آن تفکر اسلام ستیز اروپایی در شان نیست. این‌ها بخشی‌اش نتیجه همین ادبیات است. ادبیات دینی به طور عام و ادبیات اسلامی به طور خاص که در قالب زبان‌های ترکی، فارسی، عربی و ... بوده و کارکرد شعر مثبت بوده و در هر زمانی که فرهنگ عمومی، دینی‌تر بوده، این زبان هم دینی‌تر شده. مثلاً همین دوره معاصر. در دوره پهلوی شعر دینی تا حدی سقوط کرد، معرفت دینی هم که در شعر دینی گفته می‌شد، تحقیر می‌شد. حتی سهراب سپهری که توانست بگوید «من مسلمانم» این یک تغییر روش کلی در شعر محسوب شد که یک شاعر جرأت کرد بگوید من یک مسلمانم. کسی دیگر این جرأت را نمی‌کرد.

اصلاً می‌توانیم یک مقدار دقیق‌تر این را نگاه کنیم که شعر در مفهوم کلی هر دوره‌ای محصول تفکر عمومی آن دوره است. یعنی مردم یک دوره، شعر آن دوره را ایجاد می‌کند و شعر، مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هیچ کدام هم نمی‌توانیم بگوییم که تقدم زمانی بر آن یکی دیگر دارد. مثلاً حافظ در قله شعر و مولوی و سعدی کسانی بودند که از فرهنگ و تفکر زمان خودشان تأثیر پذیرفتند و به قله‌ای رسیدند و بعد در آن قله دیگران را تحت تأثیر قرار دادند. پس به این صورت می‌توان گفت که شعر هر دوره‌ای محصول همان دوره است و آینه تمام‌نمای تفکر و فرهنگ آن دوره. در دوره‌های قبل هم از دوره تیموریان - صفویان ما شعر شیعی نداشتیم. البته نمونه‌هایی بود ولی کم بود. یا مثلاً قبل از قرن ششم، شعر عرفانی خوبی نداشتیم. باز قبل از قرن ششم شعر حکمی داشتیم. شعر اخلاقی و پند و اندرز داشتیم. برای مثال در همین زمینه می‌بینیم وقتی که قرن پنجم فلسفه در اوج است شعر هم حکمی و فلسفی است و بعد از قرن ششم، فیلسوف محضی مثل ابوعلی سینا و فارابی و کندی نداریم. متفکران ما حتی فیلسوفانی مثل قطب‌الدین شیرازی و دیگرانی از این دست، همه عارف مسلک هستند و شعر آن طور می‌شود و جالب که دینداری هر دوره‌ای هم مثل طرز تفکر آن دوره است. تفکر حاکم در حکومت فرهنگی است. ابوعلی سینا هم شعرهای معنوی دارد. خواجه نصیر هم دارد و امثال شیخ محمود شبستری هم دارند، ولی هر کدام از یک منبع سیراب می‌شوند.

### صایر امامی

واقعیت این است که اگر معنی را وسیع‌تر بگیریم و پیامبر و ائمه را تفسیر عملی و نمایش عملی قرآن بدانیم و معتقد باشیم، واقعیت این است که

شعر فارسی از ابتدای پیدایش تا شعر مشروطیت - که موج‌هایی از غرب می‌وزد و تفکر و مسئله تفکر را روشن می‌کند - مرجع و رفرنسش حدیث و قرآن است و بی‌شک و بدون استثنا در اکثر کارهای بزرگ شاعران که به معنا گراییدند، حرف‌ها و نصایح براساس قرآن است. عطار، سنایی، مولوی، سعدی، حافظ، نظامی، خاقانی و ... مرجع این شعر هزار و چهارصد ساله قرآن و حدیث بوده است و این معنا به قله‌های فوق‌العاده‌ای رسید. به‌خصوص آن ترکیب‌بند اصفهانی که راجع به پیامبر است و شاعرانی که برای پیامبر ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند گفتند و چه زیبا توانستند از عهده این قضیه برآیند. این یک راه است که مستقیم است و یک راه دیگر هم هست که می‌تواند در پیام‌ها و تجربه‌های عارفانه آن‌ها باشد. اساساً عرفانی که بعد از پیامبر در جهان اسلام از جمله ایران شکل می‌گیرد، بعدی از وجود پیامبر است. اخلاقی که شکل می‌گیرد، بعدی از وجود اوست. منتها همه اینها یک جا در فرهنگ‌ها جمع نمی‌شود، در بعضی جاها کم داریم و در بعضی جاها زیاد. اما به هر حال جهان تفکر، بعد از پیامبر در ایران ما تا قبل از دوره مشروطیت، خیلی زیبا این حق را ادا کرد. این امر آن قدر ملموس هست که می‌توانیم ادبیات کلاسیک را به دنیا معرفی کنیم و پیامبر را به آنها بشناسانیم. بدون این که استکبار کارشکنی نکند و توطئه‌آفرینی نکند و بدون اینکه با هزینه‌های لاعلاج روبرو شویم.

### سید محسن مصطفی زاده

متأسفانه از همه ظرفیت و توانایی شعر حتی در دوران اوج قدرت‌نمایی شعر که یک‌هزار عرصه تبلیغ و ارتباط بوده است، بهره‌مند نشده‌ایم و اساساً در دوران گذشته توجه به تبیین افکار پیامبر (ص) و شناختن شخصیت مبارک ایشان نه در نثر و نه در شعر هرگز مورد توجه اهل قلم و شاعران نبوده است. و در کارنامه حاکمان و قدرتمندان که مشی و مرام سلطه آنان را به سلطنت رسانیده بوده است توجه به تبیین سیره رسول‌الله (ص) اساساً متناقض با نحوه زندگی آنان بوده است.

به اندک بودن کتاب‌های سیره نبوی و مدایح نبوی در طول تاریخ اگر توجه کنید این نکته به آسانی قابل درک است که متأسفانه در تمام سرزمین‌های اسلامی غریب‌تر از شخصیت منحصر به فرد رسول‌الله (ص) وجود ندارد.

### زکریا اخلاقی

شعر فارسی در تبیین افکار عرشی پیامبر در حد توان چیزی کم نگذاشته است. با نگاهی به آثار شاعرانی چون عطار و مولانا و سعدی و حافظ به خوبی می‌توان به این مهم پی برد، به اندازه‌ای که در شعر فارسی حکمت‌های وحیانی و معارف نبوی بیان شده، نه در نثر فارسی بیان شده و نه در شعر هیچ زبان دیگر، شعر قرن‌های هفتم و هشتم ما که دوره اوج عرفان و تعالی علوم انسانی در این سرزمین بوده، گنجینه‌ای غنی و سرشار از معارف الهی است. اما در شناساندن شخصیت جامع خود پیامبر به نظر می‌رسد شعر کوتاهی کرده است و این شاید به این سبب بوده که بیشتر شاعرانی به این عرصه وارد شده‌اند که عاشق بوده‌اند اما واقف به آن حقیقت جامع نبوده‌اند و شناخت عمیق و درخوری از آن حضرت نداشته‌اند و در مدح آن بزرگوار به یک سری تعابیر کلی و معمول اکتفا کرده‌اند. همان‌گونه که شناخت سطحی شاعران جوان امروز هم حاصل چشم‌گیری را به دنبال نخواهد داشت.